

کودتای هفت ثور، سوسیال فاشیسم یا "انقلاب توده ئی"؟

ناشر: اتحادیه عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور

نشر و پخش: سنبله ۱۳۵۷ شمسی

بازتایپ و ارسال: همایون اورییا

بازنشر: خروش رعد – khoroshrad.org

تاریخ نشر متن کامل: ۷ ثور ۱۴۰۱ ش / ۲۷ اپریل ۲۰۲۲ م

کودتای هفت ثور، سوسیال فاشیسم یا "انقلاب توده ئی"؟

تکامل اقتصادی که همانا زیربنای یک جامعه است، تصویری از جوامع مختلف می دهد که از نگاه تاریخی این جامعه در کدام مرحله از تکامل خود قرار دارد و همچنان همین زیربنای اقتصادی تعیین می کند که کدام طبقه یا طبقات در مبارزه با هم قرار دارند، کدام طبقه دارای وسایل تولید است و کدام طبقه محروم از وسایل تولید، کدام طبقه استثمارگر است و کدام طبقه یا طبقات استثمار شونده و بالاخره کدام طبقه پیشرو و چرخ تاریخ را به پیش میبرد و کدام طبقه می خواهد جلو آن را بگیرد.

در تاریخ بشر در مجموع دو بر خورد از قانون تکامل جهان وجود داشته که یکی آن برخورد ماوراء طبیعه، یعنی متافیزیکی، و دیگری برخورد دیالکتیکی می باشد.

متافیزیک یک جهان بینی ایدئالیستی بوده و همیشه جهان را منفرد، بدون تغییر و یکطرفه مطالعه می کند. طرفداران این مکتب به این عقیده اند که هر شیء و پدیده به صورت دائم فقط می تواند نوع خود را به وجود آورد و به هیچ وجه قادر نیست به شیء و پدیده دیگری بدل شود. آنها به این نظر اند که استثمار چون از ابتدای پیدایش بشر وجود داشته، بنائاً همیشه بدون تغییر باقی خواهند ماند. آنها علت تکامل جوامع، اشیاء و پدیده ها را به طور ساده در خارج از جامعه، اشیاء و پدیده ها می بینند.

جهان بینی دیالکتیکی که ابتداء در اروپا به وجود آمد، در اوایل خیلی ضعیف و ابتدائی بود تا این که هگل فیلسوف آلمانی در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ فلسفه دیالکتیک را رشد داد و سهم بزرگی در این راه اداء نمود. اما دیالکتیک وی هم ایدئالیستی بود، تا این که مارکس و انگلس، رهبران بزرگ پرولتاریا دستآورد های مثبت فلسفه هگل را اقتباس نموده و با شناخت از تاریخ بشر تئوری ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را خلق نموده و انقلاب کبیری در تاریخ شناخت بشر برپا کردند.

ماتریالیسم دیالکتیک به این عقیده است که تکامل یک شیء یا پدیده را باید در درون آن و در روابط آن با اشیاء و پدیده های دیگر مطالعه نمود. لنین می گوید "دیالکتیک به معنای واقعی کلمه، مطالعه تضاد در خود جوهر اشیاء و پدیده ها است." (یادداشت های فلسفی - جلد اول). روی این اساس، تکامل تمام جوامع علت خارجی نبوده، بلکه در درون خود جامعه قرار دارد. تحولات گوناگون اجتماعی به طور عمده در اثر تکامل تضاد های درونی جامعه به وقوع می پیوندد. در اثر تکامل تضاد بین نیرو های مولده و مناسبات تولیدی، رشد تضاد طبقاتی و بالاخره تضاد بین نو و کهنه، تغییرات و تحولات در جامعه رخ می دهد. اما به هیچ وجه تعیین کننده نیست.

منظور از بحث در مورد این دو جهان بینی این بود تا به اساس آن یک سلسله تغییراتی را که از چندی به این طرف در افغانستان رخ داده، ارزیابی نمائیم.

همان طور که گفته آمدیم، تاریخ بشر، تاریخ مبارزات طبقاتی است. افغانستان هم که جز جهان است، نمی تواند از این قانونمندی مستثناء باشد. طبقات زحمتکش جامعه ما بنابر منافع خود همواره با طبقات استثمارگر و استثمارگر، چه پیش از نفوذ امپریالیسم انگلیس و چه بعد از آن، در تضاد آشستی ناپذیر با طبقات حاکمه بوده و برای کسب آزادی خود از قید یوغ استعمار و استثمار همیشه به قیام های مسلحانه دست زده است. خلق ما در جریان مبارزات ضد استعماری و ضد استثماراری خویش چندین بار پوزۀ امپریالیسم انگلیس، فئودالیسم و ارتجاع داخلی را به خاک مالیده و از خود حماسه های درخشانی به جا گذاشته است. از آنجائی که تاریخ مبارزات خلق ما خیلی وسیع است که ذکر هر کدام آن از حوصله این نوشته خارج می باشد، لذا در این جا کوشش می شود تا بحث خود را از قیام ۱۹۱۹ درست بدان علت شروع کنیم تا از یک طرف ادعای پوچ دار و دسته های رویزیونیستی و ضد ملی خلقی پرچمی و "خلق" را که کودتای سیاه و ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ خود را ادامه قیام انقلابی ۱۹۱۹

افغانستان می دانند، افشاء نموده و از جانب دیگر اوضاع داخلی افغانستان و تکامل جنبش خلق خویش را در این موقع و بعد از آن در حدود توان خویش روشن نمائیم.

طبقات ستمکش افغانستان از مدت ها ستم فئودالیسم و بعد ها استعمار انگلیس را تحمل نمودند و روز به روز به فقر و بدبختی آنها افزوده می شد. رشد تضاد خلق و ضد خلق در جریان مبارزات ضد استعماری خلق های افغانستان باعث به پا خیزی خلق ما گردیده و علم آزادی و استقلال را علیه امپریالیسم انگلیس بالا نمودند. عناصر روشنفکر وابسته به اقشار خرده بورژوازی ملی که کم کم در حال رشد بودند، زمینداران متوسط و روحانیون مبارز سازمان های خویش را ایجاد و شعار آزادی ملی افغانستان را از قید امپریالیسم انگلیس در دستور روز خود قرار دادند. اما دولت دست نشانده حبیب الله که پا به پای منافع انگلیس گام برمی داشت، این خواست عینی اکثریت خلق ما را قبول نکرده و سد بر آورده شدن خواست های شان، طوری که شاید و باید، گردید. همان بود که دسیسه قتل حبیب الله از طرف عناصری که خواهان مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس بودند، چیده شد. بعد از قتل حبیب الله و عده ای از حواریونش، ماشین دولت به دست عناصری که علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه کردند، افتاد و امان الله خان در راس دولت قرار گرفت. خلق افغانستان از طریق این مبارزه خود ضربه سنگینی به امپریالیسم انگلیس وارد کرد.

دولت امانیه با وجود موجودیت عناصر وابسته به پایگاه های مختلف اجتماعی، در کل یک دولتی بود ملی و دارای سیاست مستقل. روی این اساس هم بود که از پشتیبانی دولت شورا ها و پرولتاریای جهان برخوردار گردید. دولت شورا ها به رهبری نین کبیر اولین دولتی بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و قرارداد های دوستانه میان شان به امضاء رسید. بعد از راندن امپریالیسم انگلیس از کشور و حل تضاد میان امپریالیسم، تضاد میان طبقات زحمتکش و فئودالیسم، که در جریان جنگ ملی به مقام دوم رفته بود، دو باره منحنی تضاد عمده تبارز نمود. برای بهتر نشان دادن تضاد های طبقاتی در این دوره و علت سقوط دولت امان الله لازم می دانیم تا نکات ذیل را تذکر دهیم:

۱- گرفتن قدرت دولتی توسط امان الله و رسیدن به آزادی ملی ناشی از رشد بسیار ابتدائی بورژوازی ملی و قبل از همه ناشی از بسط افکار بورژوائی در بین روشنفکران بود. اما ضعف بورژوازی ملی افغانستان در شرائط مشخص آن زمان نتوانست پایه مادی مستحکمی برای این افکار، که امان الله و همدستانش در پیاده کردن آن در تلاش بودند، ایجاد نماید. ضعف بورژوازی ملی و پیوند فئودالیسم با امپریالیسم انگلیس باعث شد تا بورژوازی نو خاسته نیروی مقاومت در برابر دو دشمن بزرگ، یعنی فئودالیسم و امپریالیسم، را از دست داده و نیرو های ارتجاعی دو باره قدرت سیاسی را به دست آورند. تلاش بورژوازی افغانستان مبنی بر استفاده از رقابت امپریالیست ها به منظور استحکام خویش نتوانست به جایی برسد. خلاصه مناسبات تولیدی فئودالی به جای خود به طور دست نخورده باقی ماند.

۲- بورژوازی ملی و دولت امانی قادر نشدند تا با اتکاء به توده های خلق به حل انقلابی مسئله زمین پرداخته از یک طرف پایه مادی فئودالیسم را ریشه کن کنند و از جانب دیگر با جذب اکثریت خلق برای خود پایگاه مستحکمی بنا نمایند. قوانین جدید دولت امانی از قبیل بلند بردن مالیات و تبدیل نمودن مالیه جنسی به مالیه نقدی بیشتر در خدمت استحکام فئودالیسم قرار گرفته و دولت امان الله دچار نوسانات داخلی و خارجی شد که این باعث نا رضایتی اکثریت خلق گردید.

۳- دولت امانی به جای به میان آوردن تغییرات بنیادی دچار اشتباهاتی گردید که مرتجعین و امپریالیست ها به منظور زمینه سازی سقوط وی، از آن استفاده کردند. با وجود آنهم در مدت ده سال سلطنت امان الله زمینه رشد اقتصادی و ایدئولوژیک بورژوازی ملی مهیا گردید. اولین قانون اساسی متکی بر نورم های قوانین بورژوازی اروپا تدوین و به مرحله اجراء قرار گرفت، ایده های بورژوا دموکراتیک از طریق پخش روزنامه ها نشر شد، ایجاد مکاتب و لیسه ها و اعزام متعلمان به ممالک خارج رشد روشنفکران را تسریع می کرد.

۴- در زمینه سیاست خارجی این دولت از جنبش های آزادیخواهی ضد انگلیسی در منطقه پشتیبانی کرده، به خصوص با حمایت جنبش های آزادیخواهی هند خطر بزرگی برای امپریالیسم انگلیس در منطقه بود. تقویه افکار پان اسلامیسیم و ایجاد دولت های قوی اسلامی مخصوصاً بعد از مذاکرات و الغای قرارداد های همکاری افغانستان، ایران، ترکیه و سیاست فعال امان الله در قبال

همکاری این دولت ها و همکاری با دولت شورا ها (تا مقطع معین آن)، منافع امپریالیسم انگلیس را در منطقه به خطر انداخته بود.

از آنجائی که فتودالیسم افغانستان و مرتجعین خود را در داخل می دیدند، با امپریالیسم انگلیس، که منافع اوهم در منطقه به خطر مواجه شده بود، اتحاد نامیمونی بسته و زمینه سقوط دولت امانی را آماده ساختند.

علت سقوط دولت امان الله همانا علت داخلی که تعیین کننده می باشد بود، نه این که بعضی اپورتونیست ها آن را فقط و فقط در وجود امپریالیسم انگلیس می بینند. امپریالیسم انگلیس به مثابه عامل خارجی سقوط دولت امان الله را تسریع کرد. خلق افغانستان در این بازی سیاسی که از طرف مرتجعین داخلی و امپریالیسم انگلیس به راه افتاده بود در زیر شعار های عوامفریبانه مرتجعین داخلی قرار گرفتند. بورژوازی ملی و دیگر عناصر پیشرو به علت ضعفی که داشتند نتوانستند توطئه های ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلیس را به توده ها افشا نمایند. بعد از سقوط دولت امان الله و روی کار آمدن حبیب الله "خادم دین رسول الله" تمام دستاورد های دوره امان الله به یغما رفت. ترور و اختناق شدید سرتاسر کشور را فرا گرفت. مکاتب و لیسه ها بسته شدند. اقتصاد کشور به رکود مواجه شد. تجارت نسبی به کلی سقوط کرد. بوروکرات های دولت به علت بی سوادی و نداشتن آگاهی سیاسی قادر به چرخاندن دستگاه دولت نبودند. بیکاری، گرسنگی، دزدی و انواع مصیبت های اجتماعی به اوج خود رسید. کشور دچار هرج و مرج و بحران گردید. این همه بدبختی ها سبب شدند که خلق ما به مخالفت با این دولت برخیزند. ارتجاع داخلی به کمک امپریالیسم انگلیس در صدد مانور تازه برای حفظ منافع خود برآمدند تا چند صباحی دیگر خلق ما را بفریبند و هم از ترس این که مبدا طرفداران امان الله از این موقعیت استفاده کرده و دوباره قدرت را به دست گیرند، با نادر سفاک که در آن وقت در فرانسه بود، تماس برقرار نموده، به وی وعده پادشاهی دادند. نادر از راه جنوبی داخل افغانستان شد. خلق کشور ما به نسبت عدم آگاهی و کمبود رهبری درست جنبش باز هم نتوانست این مانور تازه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم انگلیس را درک کنند. طبقات حاکم و در رأس آن نادر خونخوار با استفاده از شرایط اسفناک داخلی و تضاد های ملیتی خلق افغانستان را یکی به جان دیگر انداخته و بعد از چندین ماه که از بادران انگلیسی اش آموخته بود، از هیچ گونه اعمال ترور بر ضد خلق ما دریغ نکرد. وی تمام مخالفان خود را و همچنان طرفداران دوره سلطنت امانی را از دم تیغ کشید.

با برقراری این دولت نه تنها منافع فتودالان، روحانیون ارتجاعی، بوروکرات ها و امپریالیسم انگلیس تثبیت شد، بلکه در سال ۱۹۳۰ با همکاری دو تاجر دلال "عزیز لندنی و مجید زابلی" نخستین بانک جهت معامله با امپریالیسم انگلیس تأسیس گردید. عناصر وطنپرست که ماهیت دولت را درک کرده بودند به تشکیل سازمان های کوچک علیه دولت دست زدند. اما آن ها نظر به نداشتن سازماندهی اصولی، نداشتن آگاهی درست سیاسی، تحلیل درست سیاسی از اوضاع داخلی و خارجی، درک صحیح از مبارزه طبقاتی... نتوانستند توده های میلیونی کشور را بر ضد ارتجاع داخلی و امپریالیسم بسیج نمایند.

بعد از کشته شدن نادر خونخوار به دست خالق و روی کار آمدن ظاهر شاه خائن و حکومت هاشم جلاد، طبقات ارتجاعی حاکم از هر گونه ترور استفاده نمودند تا تمام مبارزان و فرزندان صدیق خلق را نابود سازند. از آن جایی که در ماهیت این دولت خونخواری و خون آشامی نهفته بود، هزاران خانواده بیگناه را با زنان و اطفال شان به قتل رسانید. این دولت ضد خلقی از هیچ گونه اعمال ترور و قتل و قتل در برابر خلق ما دریغ نکرد. در زمان نادر به خاطر جوش دادن منافع هر چه بیشتر بورژوازی کمپرادور، ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات با هم دیگر و همچنان جهت همکاری نزدیک با امپریالیسم جهانی "د افغانستان بانک" تأسیس شد و این بانک صلاحیت همکاری تجارتنی با امپریالیسم آمریکا را در نیویارک نیز به دست گرفت و بدین ترتیب اولین نقش امپریالیسم آمریکا از طریق دولت در افغانستان باز شد. روی این اساس بود که شرایط پرورش تاجران دلال و بوروکرات که تنها برای صادر نمودن مواد خام و وارد نمودن کالا های خارجی مصروف بودند، مساعد گردید. از طرف دیگر به نسبت ورشکستگی صنایع دستی توسط ورود کالا های خارجی؛ بیکاری، روی آوردن دهقانان از دهات به شهر ها، گرسنگی، به دار آویختن ها، کشت و کشتار و... را سبب گردید که باز هم تضاد های خلق و ضد خلق حاد شود و حکومتی بوجود آید تا اقل از رشد این تضاد ها "بکاهد". بنابر رشد تضاد های داخلی و تأثیرگذاری شرایط و اوضاع خارجی، در سال ۱۹۴۴ش حکومت شاه محمود با چهره دیگری روی کار آمد.

دولت افغانستان که در اثر رشد تضاد های طبقاتی جامعه دچار بحران شدیدی بود، برای نجات خود به مانور تازه دست زد و جهت فریب خلق به تصویب قانون "آزاد انتخابات و جراید" دست زد. سازمان ها و جریان های مختلف به وجود آمدند. جراید مختلف از قبیل "انگار"، "ندای خلق"، "اولس" که مربوط به سازمان های مختلف بودند، شروع به پخش نظرات سیاسی خویش در بین اهالی شهر و ده نمودند و حتی در دوره هفتم شورا خلق ما توانست چند نماینده که از منافع شان دفاع نمایند، به شورا بفرستند. همچنان روشنفکران مترقی دست به ساختن اتحادیه محصلان زدند. مبارزات خلق ما رفته رفته به صورت نسبتاً سازماندهی شده متبازر گردید و فرزندان واقعی خلق از قبیل عبدالرحمن محمودی، سرور جویا، براتعلی تاج و سائر یاران واقعی وی نه تنها چهره اصلی و منحوس دولت و دموکراسی قلابی آن را افشاء نمودند، بلکه راه آزادی خلق افغانستان را در به دست آوردن دموکراسی حقیقی و حکومت خلقی که از منافع خلق حراست نماید، می دیدند و به تبلیغ آن می پرداختند.

دولت ضد خلقی افغانستان که از اوج مبارزات خلق در این زمان به تب لرزه مرگ دچار شده بود، شروع کرد به سرکوب نمودن این مبارزات که در اثر آن عناصر پیشرو این دوره چون محمودی فقید، براتعلی تاج، سرور جویا و... به زندان رفته و یا به قتل رسیدند. دولت نه تنها از طریق دستگاه قهری خود چون پولیس و ارتش به سرکوب خلق پرداخت، بلکه از طریق عمال ضد خلقی خویش چون ببرک کارمل، تره کی و... که به منظور شناخت عناصر مبارز در درون جریان فرستاده شده بودند، صدها انقلابی را به دام انداخته و از دم تیغ کشید و بدین ترتیب مبارزات این دوره موقتاً به فروکش مواجه گردید. قابل تذکر است که در این دوره نفوذ امپریالیست های مختلف در افغانستان تشدید گردید.

امپریالیسم امریکا در اواخر جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ در پروژه وادی هیرمند توسط کمپنی "موریسن کوندسن" سرمایه گذاری خود را شروع کرد.

دولت افغانستان که خود نماینده فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور و بوروکرات بود، برای تحکیم پایه های اقتصادی خود به سرمایه های خارجی احتیاج داشت و اجازه ورود آن را اعطاء کرد و بدین ترتیب خودش کنترل اقتصادی تمامی پروژه ها و سرمایه گذاری ها را به دست گرفته، از یک طرف باعث تقویت سرمایه داران بوروکرات و کمپرادور گردید و از جانب دیگر ضربه محکمی به بورژوازی ملی وارد نموده و جلو رشد آن را سد گردید. در این شرایط داخلی سال های ۱۹۵۳ بود که داوود جلاد به حیث صدراعظم افغانستان انتصاب گردید. اوضاع داخلی فوق العاده اختناق آور گردید. برخورد با زندانیان سیاسی به حد اعلای وحشی گری خود رسید. کوچک ترین مخالفت با دولت به گلوله جواب داده می شد. ضبط احوالات فعالیت خود را شدید ساخت، دوسیه و دوسیه سازی، انداختن خلق به سیاه چال ها، کشتار های علنی و مخفی هزاران مبارز و وطنپرست این دوره ده سال حکومت داوود جلاد را در بین خلق ما به نام "دوره سیاه داوودی" مشهور ساخته است. یکی از مشخصات به خصوص این دوره این بود که دروازه های افغانستان به روی استعمار نوین از جانب شوروی باز گردید. دولت شورا ها که در زمان لنین و ستالین پایگاه مبارزات و انقلاب جهانی بود و از مبارزات خلق ما پشتیبانی می کرد، با به قدرت رسیدن "خروشچف" به یک دولت ضد خلقی و بالاخره امپریالیستی مبدل گردید. طرح تز های رویونیستی خروشچف از قبیل "راه رشد غیر سرمایه داری" و "تقویت سکتور دولتی" باب دندان داوود جلاد و دیگر طرفداران وی بود.

همان طوری که گفتیم، نظر به تمایل دولت افغانستان در سهم گیری اش در پروژه های دولتی و حتی انحصار آنها، تز رویونیستی "تقویت سکتور دولتی" داوود جلاد را شیفته خود ساخت. با ورود متخصصان شوروی در وزارت پلان، پلان های پنجساله افغانستان ترتیب و تنظیم شد. این پلان ها درست در خدمت تأمین اهداف امپریالیست ها و بورژوازی کمپرادور و بوروکرات، فئودالیسم و... قرار گرفت. منابع تمویل این پلان ها را قرضه های امپریالیستی کشورهای امپریالیستی غربی و شرقی تشکیل می داد. در این میان شوروی امپریالیستی در رأس قرضه دهندگان قرار داشت. حجم قرضه های دولت های امپریالیستی در پلان اول ۶۷٪، در پلان دوم ۲۷۵٪ و در پلان سوم برابر با ۵۶۷٪ بود. سهم دولت سوسیال امپریالیستی شوروی در پلان اول ۱۳۴ میلیون دالر یعنی ۶۰٪ حجم تمام قرض خارجی، در پلان دوم ۹۲۵۲ میلیون دالر یعنی ۲۶۱٪ تمام قرضه ها و در پلان سوم ۷۲۴۲ میلیون دالر بود. سهم امریکا در پلان اول ۷/۹۱ میلیون دالر، در پلان دوم ۸/۱۱۰ میلیون دالر و در پلان سوم ۳۱/۵۴ میلیون دالر بود. امپریالیسم المان در استثمار خلق ما در مرحله سوم قرار داشت. البته این قرضه های دول امپریالیستی برای "دلسوزی به حال خلق ما" نبوده، بلکه به عکس برای در بند کشیدن خلق ما زیر یوغ استعمار نوین بود. در مجموع مقدار

ربح قروض از امریکا گرفته تا آلمان و شوروی ۳،۰۰۰٪ است. سودی را که خلق ما برای قرضه ها می پردازد، از آسمان نازل نمی شود، بلکه درست همان ارزش اضافی است که از نیروی کار طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش بیرون کشیده می شود و بدین ترتیب میلیون ها دالر به جیب طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم سرازیر می گردد. علم پیشرو به ما می آموزد که یکی از مشخصات امپریالیسم همانا صدور سرمایه است و یکی از اشکال صدور سرمایه هم سرمایه استقرای می باشد که به صورت قرضه های دولتی پرداخته می شود و کشور قرض گیرنده مجبور است در پهلوی پرداخت قرضه، سود آن را هم تأدیه کند. لنین می گوید: " در فرانسه وضع بر منوال دیگری است. این سرمایه خارجی به طور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه (...) به کار انداخته شده است. ضمناً این سرمایه به طور عمده عبارت است از سرمایه استقرای و وام های دولتی، نه سرمایه ای که در بنگاه های صنعتی به کار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را بر خلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلیس می توان امپریالیسم تنزیل بگیر (سود خور) نامید." (امپریالیسم به مثابه بالاترین...) این گفتار لنین درست در رابطه با سوسیال امپریالیسم شوروی صدق می کند. این امپریالیسم مانند سایر امپریالیست ها با دادن وام های دولتی و گرفتن سود سرمایه ای که به افغانستان صادر می کند، ماهیت امپریالیسم تنزیل بگیر (سود خور) را دارد. اگر نظر دقیقی به پلان های پنج ساله انداخته شود، صحت این گفتار بالا در مورد سود خوری سوسیال امپریالیسم شوروی عیان می گردد. در جریان سه پلان اول، دوم و سوم شوروی به ساختمان پروژه های ذیل در افغانستان قرضه به دولت افغانستان پرداخته است: "میدان هوایی نظامی بگرام، میدان هوایی بین المللی کابل، ساختمان بندر شیرخان، سرک کابل - شیرخان بندر، تونل سالنگ، ساختمان سرک - پلخمیری - مزار شریف - شبرغان، کانال ننگرهار، بند آبیاری سرده غزنی، توسعه بند برق پلخمیری، شرکت کود و برق مزار، سروی گاز، انتقال گاز به شوروی، فابریکه جنگلک، ساختمان سیلوی مرکز در کابل و پلخمیری، سروی معادن، سمند غوری، پروژه خانه سازی، مکروریان، شرکت خانه سازی کابل، ساختمان سرک تورغندی هرات - قندهار، ساختمان میدان هوایی شیندند، ساختمان دستگاه میترولوژی، صادرات گندم به افغانستان، تربیه کارگران تکنیکی تخنیکم مزار، ساختمان شفاخانه عسکری ۴۰۰ بستر، پولی تخنیک کابل، بورس ها (۹۰٪ نظامی) و...". مقصود از ذکر این همه پروژه ها درست نشان دادن چهره واقعی این امپریالیسم و وابسته بودن افغانستان به این دولت سوسیال امپریالیستی می باشد که رویزیونیست های جهانی و سوسیال فاشیست های وطنی ما - باند های ضد خلقی و رویزیونیستی "پرچم و خلق" - می خواهند ماهیت کثیف و امپریالیستی این دشمن خلق ها را پنهان کنند.

در پلان های پنجساله برابر با ۵۰٪ قروض به مصرف احداث خطوط مواصلاتی رسیده است. این بدین لحاظ تا از یک طرف کشور های امپریالیستی کالا های خود را خوب تر و سریع تر وارد کشور نموده و از جانب دیگر بتوانند مواد خام ما را به آسانی به یغما ببرند. در قسمت بخش های دیگر این پلان ها از قبیل زراعت، نخست به آن نوع تولیدات زراعتی توجه گردد که مورد نیاز دول امپریالیستی و به خصوص سوسیال امپریالیسم روس بود. مثلاً تولید پنبه در جریان پلان اول، دوم و سوم اوج گرفت، در حالی که زمین هائی که برای بذر گندم و اعاشه اهالی باید در نظر گرفته می شد، برای زرع پنبه تخصیص داده شده و بدین ترتیب در تولید گندم تنزیل فوق العاده زیاد رونما گردید. بعد از ختم پلان اول و دوم که حجم زیاد آن را پروژه حمل و نقل تشکیل می داد، کارگرانی که به طور مؤقت در جریان این دو پلان کار پیدا نموده بودند، با ختم این پلان ها و پروژه ها، بیکار شدند. از طرف دیگر به نسبت بالا رفتن نسبی قوه خرید، قیمت مواد اولیه نیز بلند رفت، در حالی که با ختم پروژه ها و بیکاری کارگران و پائین رفتن قوه خرید، نرخ ها به حال خود باقی ماندند، چه بسا که بلند نیز رفتند. بدین ترتیب وضع توده ها هر روز بدتر شده می رفت.

سوسیال امپریالیسم شوروی که در پلان های اول، دوم و سوم در درجه اول قرار داشت، نظر به خاصیت استعمارگرانه خویش با صدور سرمایه استقرای به سکتور تولیدی ضربه محکمی زد. البته این نقش سردمداری سوسیال امپریالیسم در استثمار خلق افغانستان به نسبت دیگر نیرو های امپریالیستی که آنها نیز دشمنان خلق افغانستان اند، به جای خود باقی می ماند. تطبیق این پلان ها برای خلق ما هیچ چیزی به بار نیاورده، به جز بدبختی، بیکاری، بی خانگی، بی دوائی، بی سوادی، موجودیت هزاران امراض خانماسوز، بلند رفتن قیمت ها به طور سرسام آور... همچنان این پلان ها ضربه شدیدی به رشد بورژوازی ملی زد. بورژوازی ملی نظر به وضعی که داشت، نمی توانست با کالا های خارجی در بازار داخلی رقابت کند. به طور مثال فابریکه گوگرد

سازی که نمی توانست با گوگرد روسی طیاره چاپ رقابت کند و بدین ترتیب فابریکه سقوط و کارگران آن به سیل بیکاران پیوستند. فابریکهٔ چینی سازی شاکر هم به نسبت نداشتن توان رقابت با چینی جاپانی از بین رفت که در نتیجه کارگران آن نیز به سرنوشت کارگران فابریکهٔ گوگرد سازی دچار شدند.

یکی از اعمال ننگینی که در جریان این پلان ها صورت گرفت، همانا خرید اسلحه از شوروی، از یک طرف برای سرکوب خلق و از جانب دیگر به منظور وابسته ساختن افغانستان به شوروی بود. طبقات ارتجاعی حاکم که در رأس آن سرداران محمد زائی قرار داشتند، برای حفظ سلطهٔ شوم خویش و تأمین منافع امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و به منظور در بند نگه داشتن خلق، به خریداری اسلحه از شوروی دست زدند. داوود به بهانهٔ پشتونستان خواهی به یک سلسله پروپاگاندهای عوامفریبانه دست زد تا بدین صورت خلق افغانستان، مخصوصاً خلق پشتون و بلوچ را فریب داده و از این طریق سیاست شوونیستی خود را به پیش برد و به بهانه "گرفتن آزادی خلق پشتون و بلوچ" خود را تا دندان مسلح گردانید.

همان طوری که گفته آمدیم پلان های پنجسالهٔ اقتصادی در این دوره نه تنها باعث بحران اقتصادی در مملکت شد، بلکه بورژوازی کمپرادور و بوروکرات را هم رشد داد. کارگران و سائر زحمتکشان از این نظام به ستوه آمده بودند. سرکوب وحشیانهٔ مبارزین، بگش...، باز هم تضاد های داخلی را عمیق ساخته و به رشد آنها افزود. تضاد خلق و ضد خلق از یک جانب و تضاد های طبقات ارتجاعی حاکم (تضاد بین بورژوازی بوروکرات کمپرادور طرفدار غرب و شرق) از جانب دیگر سبب گردید تا باز هم دولت به تاکتیک تازه دست زده و از حدت تضاد ها "بکاهد". همان بود که طبقات حاکمه داوود را از چوکی صدارت برکنار نموده و خواستند تا با اعطای دموکراسی قلابی، به عوامفریبی دست زده و بدین ترتیب جلو رشد مبارزات انقلابی را سد شوند و بدین طریق عمر نکبتبار خود را چند روزی دراز تر کنند. اما ماهیت این دموکراسی قلابی در همان روز اول جلسهٔ شورا افشاء گردید. در روز سوم عقرب ۱۳۴۴ش ده ها تن از فرزندان صدیق خلق به گلوله بسته شدند. این روز در تاریخ مبارزات خلق ما صفحهٔ نوینی باز نمود و نقطهٔ عطفی در مبارزات خلق ما می باشد. خلق ما در این روز ماهیت فئودالی و کمپرادوری پارلمان فرمایشی و پارلمانتاریسم رویز یونیست ها را درک کرده و عناصر انقلابی به افشاگری این لانهٔ دروغ و فریب پرداختند. حادثهٔ سوم عقرب به توده ها نشان داد که طبقات حاکم و پابوسان رویز یونیستی آنها از قبیل ببرک، اناهیتا، حفیظ الله امین و... با راه انداختن "اکثریت آوردن در پارلمان"، در ماهیت امر به حز سرکوب نمودن جنبش انقلابی خلق ما چیز دیگری را در سر نمی پروراندند.

این روز سرآغاز جنبش نوین کشور بود. از همین روز به بعد دانش مترقی به پیمانۀ وسیعی در میان طبقات تحت ستم راه خود را باز نمود. تودهٔ زحمتکش که هر روز با مبارزهٔ عملی خود ماهیت ارتجاعی پارلمان، این لانهٔ فریبکاران و جیره خواران ارتجاع را درک کرده و پی بردند که یگانه نیروئی که باعث خلاصی آنها از قید استعمار و استثمار می گردد، همانا نیروی لایزال خود آنها و مبارزه پیگیر و قاطع شان و اتحاد و همبستگی تمامی زحمتکشان است و بس. مبارزات خلق ما که شامل اعتصابات، تظاهرات، مارش ها و میتینگ های کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و سائر زحمتکشان در تمام نقاط کشور علیه دولت ملاکان و کمپرادوران و بوروکراتها بود، اوج عظیمی گرفته و موج وار به پیش می رفت. در این شرایط بود که سازمان ها و گروه های مختلف سیاسی با طرز دید های مختلف پا به عرصهٔ وجود گذاشتند. این سازمان ها و گروه ها نظر به پایه های طبقاتی خود عامل ایدئولوژی های مختلف بودند. هر کدام بنابر خاصیت خود از طریق ارگان های نشراتی خویش به پخش و نشر نظرات خود نمودند.

"جریان دموکراتیک نوین" (ارگان نشراتی آن "شعلهٔ جاوید") در مجموع از خواست های کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و سائر زحمتکشان پشتیبانی می کرد و تا حدود معین رویز یونیسم معاصر و تبارز آن را در وجود دار و دسته های "خلق و پرچم" افشاء می نمود. "جریان دموکراتیک نوین" در نوشته های خود در "شعلهٔ جاوید" تز های رویز یونیستی "گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم"، "تقویت سکتور دولتی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" را تا اندازهٔ معینی افشاء کرد و هم به پخش اندیشهٔ مترقی و پیشرو در بین کارگران و سائر زحمتکشان و روشنفکران انقلابی دست زد. همچنان این جریان به تبلیغ این مسأله که یگانه راه نجات واقعی توده ها همانا به راه انداختن "انقلاب دموکراتیک نوین"، سرنگونی قهری طبقات حاکمه، قطع دست تمامی امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها و برقراری "دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق" می باشد، پرداخت.

اما با وجود این همه نکات مثبت، رهبری این جریان دچار انحرافات اپورتونیستی بود. با طرح نظرات غلط و اپورتونیستی، رهبری این جریان برابر جنبش خود به خودی سر تسلیم فرود آورده و نتوانست در جریان ده سال مبارزه از نظر سازمانی به تشکیل گردان پیشاهنگ طبقه کارگر دست زند و یا راه آن را نشان دهد؛ مبارزات کارگران و دهقانان و سائر زحمتکشان را رهبری نموده و راه انقلاب را باز نماید. به هر حال، خلق کشور ما باز هم از یک سلسله دستاورد های مثبت این جریان، برخلاف اپورتونیست هائی که سر تا پای این جریان را اپورتونیست و حتی ارتجاعی می خوانند، دفاع و پشتیبانی کرده و خواهند کرد و بر ضد هر گونه نظرات اپورتونیستی این انتقادیون کاذب که دستاورد های مثبت مبارزات خلق ما را سیاه جلوه می دهند؛ قاطعانه مبارزه خواهند نمود.

طبقه کارگر افغانستان بنا به خصلت وابسته و نیمه مستعمره بودن جامعه در جریان سال های ۱۳۴۵-۱۳۵۰ نسبتاً رشد نموده و در جریان مبارزات خود ثابت نمودند که این طبقه از نظر کیفی با وجود کمی تعدادش، یگانه طبقه پیشرو بوده و قادر است از طریق پیوند نزدیکش با دهقانان، انقلاب افغانستان را با پیشاهنگی سازمان خود (حزب کمونیست افغانستان) رهبری نماید. اگر نظر دقیقی به جریان مبارزات کارگران افغانستان انداخته شود، دیده می شود که این مبارزات مراحل مختلف، نه این که گویا مراحل مختلفی از قبیل اولاً اقتصادی و بعداً سیاسی... را پیموده و در هر مرحله همپای طرح خواست های اقتصادی به مبارزه سیاسی علیه نظام های حاکم دست زده است. این خود بیانگر آنست که دانش مترقی می رفت که در بین زحمتکشان جای پای پیدا کند. البته این دانش به طور خود به خودی از درون طبقه کارگر، مثلی که اکونومیست های وطنی ما به آن معتقد اند، برنیامده، بلکه این ایدئولوژی از بیرون داخل جنبش کارگری گردیده و می رفت که آهسته آهسته به نیروی مادی تبدیل شود. ولی نظر به برخورد اپورتونیستی رهبری "جریان دموکراتیک نوین" جنبش صدمه دیده و جنبش به فروکش مؤقتی مواجه گردید.

دولت ملاکان و کمپرادوران و بوروکراتان با تمام قواء در مقابل جنبش ایستادگی کرده و از هیچ عمل ضد خلقی برای سرکوب جنبش دریغ نکرد. این دولت نه تنها توسط قوه قهریه خویش مانند ارتش و پولیس برای نابودی جنبش تلاش می کرد، بلکه از طریق عمال و جاسوسان خود مانند "اخوان الشیاطین"، "پرچم" و "خلق" و غیره که آنها را در درون جنبش خلق فرستاده بودند، می کوشیدند تا مبارزات بحق و انقلابی توده های خلق را سرکوب و یا آن را از راه انقلابی اش منحرف گردانند.

رویز یونیسیم یک پدیده جدید نبوده، بلکه در دوره های مختلفی با قافیه های متنوع متبازلز گردیده است. رویز یونیسیم معاصر از تیوتیوسیم گرفته تا خروشچفی و تینگ سیائوپنگی همه ماهیتاً کدام فرقی ندارند، فقط چیزی که آنها را از همدیگر متمایز می گرداند، همانا چم و خم ها و استدلالات شان است. رویز یونیسیم که همانا تجدید نظر در مارکسیسم است، بزرگ ترین دستاورد این دانش انقلابی و گنه آن را که همانا مبارزه طبقاتی، سرنگونی قهری بورژوازی، برقراری و استحکام "دیکتاتوری پرولتاریا" می باشد، قلب ماهیت کرده و به جای آن، پارلمان بازی و انتخابات فرمایشی را یگانه راه نجات کارگران و سائر زحمتکشان قلمداد کرده و بدین ترتیب به نفی انقلاب سوسیالیستی در کشور های سرمایه داری و به نفی انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور های نیمه مستعمره و وابسته برآمده و سعی دارد تا در آن کشور هائی که انقلاب سوسیالیستی به پیروزی رسیده و بورژوازی سرنگون شده، سرمایه داری را احیاء و در جایی که انقلاب در حال اوجگیری است، جلو انقلاب را بگیرد. رویز یونیسیم معاصر عین همان تفاله هائی که پدر کلان های شان از قبیل کائوتسکی و برنشتاین وغیره نشخوار می کردند، نوش جان می نمایند و بدین ترتیب آشتی طبقاتی، همکاری با امپریالیسم، استنکاف از مبارزه طبقاتی و چشم پوشی از دیکتاتوری پرولتاریا، رد عملیات انقلابی، بی اعتمادی به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی و هزاران نظر ضد انقلابی را تبلیغ می کند تا بدین وسیله استثمار انسان از انسان را جاودانه گردانند.

عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است. بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین جهان به دو اردوگاه - اردوگاه امپریالیسم و اردوگاه سوسیالیسم - تقسیم گردیده است. امپریالیسم جهانی که همراه با ارتجاع بین المللی زیر ضربات خردکننده جنبش کارگری و آزادیبخش ملی قرار گرفته، همواره برای درهم کوبیدن جنبش های کارگری و آزادیبخش ملی، که بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی است، به مانور های مختلف دست زده و می کوشد تا سلطه شوم استعماری و استثمارگری خویش را استحکام بخشیده و آن را گسترش دهد. پیروزی انقلاب کبیر اکتبر که توسط آن پرولتاریای کشور شورا ها قدرت

دولتی را گرفته و دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد کردند، صفحه نوبنی در تاریخ بشریت و خلق های تحت ستم باز نمود. انقلاب اکتوبر فقط یک پدیده ملی نبوده، بلکه تجارب آن برای پرولتاریای سراسر جهان به اعتبار خود باقی است و خیلی با ارزش می باشد. امپریالیسم بین المللی که ذاتاً مخالف آزادی بشریت و سوسیالیسم می باشد، علیه کشور شوراها به عملیات دشمنانه مستقیم و غیرمستقیم دست می زد. ثمره آن کودتای ضد انقلابی خروشچف بود که شوروی را از پایگاه انقلاب به پایگاه ضد انقلاب مبدل نمود و به عناصر ضد انقلابی از قبیل تروتسکیست ها و غیره که با پیروزی انقلاب در یکسری از کشورها بعد از جنگ جهانی دوم ضربات شدیدی وارد گردیده بود، دوباره میدان تاخت و تاز به سوسیالیسم و انقلاب را داد.

بورژوازی نوحاسته شوروی بعد از غصب قدرت حزب و دولت در پهلوی استثمار کارگران و زحمتکشان کشور خود با تبلیغ تزی های ضد خلقی و در عمل پیاده کردن آنها در تلاش است تا کشور های دیگر را به زیر سیادت خود بکشد و آنها را به نیمه مستعمره خود مبدل کند. سوسیال امپریالیست های شوروی برای استثمار هر چه بیشتر خلق های کشور های عقب نگهداشته شده نظرات شوونیستی خود را طرح کرده و برای پیاده نمودن آنها از هزاران حيله و فریب زیر نام "مارکسیسم" و "متحد طبیعی خلق ها" ... استفاده می کنند و ادعا دارند که هر دولتی که با شوروی (منظور شان از دول سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین است) مناسبات سیاسی و اقتصادی داشته باشد، یک دولت "خلق"، "انقلابی" و حتی "سوسیالیستی" است. تزاران نوین به این عقیده اند که سرمایه گذاری از طریق دولت بایستی در این کشورها صورت گیرد، زیرا از این طریق گویا وسائل تولید آهسته آهسته "اجتماعی شده" و جامعه به طرف ایجاد یک نوع اقتصاد "سوسیالیستی" به پیش می رود. اولیانوفسکی). این است سوسیالیسم خواهی کاذب این سوسیال امپریالیست ها در رابطه به کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین. برای آنها مسأله طبقاتی بودن دولت، مبارزه طبقاتی، شکستادن قهری ماشین دولتی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا که اساسی ترین مسأله مارکسیسم است؛ مطرح نبوده، بلکه همین که دولت در تمامی رشته ها سرمایه گذاری نمود، گویا این دولت چهار نعل به سوی سوسیالیسم روان است.

رویزبونیسم معاصر امروز یک پدیده جهانی بوده و در افغانستان نخست به صورت یک جریان و بعداً به طور سازمان یافته در وجود دار و دسته های ضد خلقی "پرچم" و "خلق" بروز نمود. عناصر رویزبونیست مربوط به این جریان ضد خلقی که ابتداء به دور "خلق" (ارگان نشراتی رویزبونیست ها) جمع شده و بعداً به دو جریان "پرچم" و "خلق" پارچه شدند، در تمام دوران عمر سیاه و نکبتبار خویش حافظ منافع طبقات حاکم، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بوده و هستند.

نور محمد تره کی، این وطنفروش — به قول پرچمی ها، جاسوس سی. آی. ای — در اوائل صدارت سردار داوود آتشه کلتوری در امریکا بود. تره کی در مصاحبه ای که با نیویارک تایمز (شماره ۱۲ نوامبر ۱۹۵۳) نموده بود، چنین گفت: "اگر من کابل بروم اعدام می شوم، لذا می خواهم ترک تابعیت کرده و تابعیت انگلستان را بپذیرم. آنها، یعنی دولت افغانستان، تمام دارائی و خانه مرا ضبط می کنند، برادران و وابستگان مرا شکنجه می دهند، ولی اگر من بتوانم توجه امریکائی ها را به وضع خود جلب کنم، در آن صورت امریکائی ها به من یاری و کمک خواهند کرد و قربانی من قیمت پیدا خواهد کرد". اما داوود جلاذ که خواهشات پلید تره کی را خوب می شناخت (زیرا وطن فروش ها همدیگر را خوب می شناسند)، از طریق میوند وال — این جاسوس سی. آی. ای — که در آن زمان قونسل و شارژدافیر افغانستان در امریکا بود، تره کی را مورد نوازش قرار داد و در همان شماره نیویارک تایمز چنین گفت: "من از پلان کوشش نور محمد تره کی برای تابعیت اش به انگلستان تعجب می کنم. برای نور محمد تره کی، دارائی و فامیلش هرگز آسیبی نمی رسد." (همانجا). بدین ترتیب تره کی دو باره به افغانستان اعزام گردیده و تسلی طبقات حاکم را جلب نمود.

زمانی که دموکراسی قلابی ظاهر خان روی کار آمد، تره کی و رفقای وطنفروشش مثل ببرک کارمل، اناهیتا، و حفیظ الله امین به فرمان سوسیال امپریالیست های روس و همکاری مستقیم داوود سازمان "خلق" (بخوان ضد خلق) را به وجود آوردند. این خائنان می کوشیدند تا در درون جنبش های انقلابی نفوذ نموده و آن را به کجراه بکشند تا از یک طرف منافع طبقات حاکمه، که خود شان بخشی از آن را می ساختند، و از طرف دیگر با پیاده نمودن نظرات رویزبونیستی اربابان کرملین نشین خود، به سوسیال امپریالیسم روس نیز خدمت نمایند. پایه های اجتماعی و اقتصادی این دار و دسته رویزبونیست در درون جامعه عبارت می باشد از بورژوازی بوروکرات و فئودالیسم.

بورژوازی بوروکرات چیست؟

دولت برای چرخاندن ماشین خود به بوروکرات ها ضرورت دارد. این بوروکرات ها چه وزیر باشند، چه رئیس، چه مدیر و غیره همه در خدمت دولت بوده و نظر به ماهیت دولت برای پیاده کردن تصمیم دولتی در ساحه های مختلف عمل می کنند. آنها در مقابل کار فکری خود مقدار پولی به قسم معاش دریافت می دارند. بوروکرات ها روشنفکرانی اند که از طبقات و اقشار مختلف جامعه بیرون آمده و چوکی های مختلف را در درون ارگان دولتی اشغال می کنند و هر آن کسی که بهتر و خوبتر در خدمت طبقات حاکمه قرار می گیرد، به مقام و منصب بالا تر و بهتر می رسد. البته در این جا حق اولویت به کسانی داده می شود که در درون جامعه پایه اقتصادی قوی داشته باشند و شامل طبقاتی باشند که دولت از آنها تشکیل گردیده است. تعداد ناچیزی از روشنفکرانی که از طبقات پائینی جامعه می آیند، جهت کسب مقام و منزلت به طبقات حاکمه تسلیم گردیده و بدین ترتیب به طبقه خود خیانت می کنند. روشنفکران آگاه که ماهیت دولت را شناخته اند، هیچ گاه در مقابل امیال پلید دولت استثمارگر سر تسلیم فرو نیاورده و یک جا با دیگر طبقات استثمار شونده مبارزه خود را بر ضد دولت و طبقات استثمارگر ادامه خواهند داد. در درون دولت افغانستان بوروکرات هائی شامل اند که از طبقات مختلف جامعه سرچشمه می گیرند و شامل بوروکرات های ذیل می باشند.

۱- ملاک بوروکرات: عبارت از آن فئودالانی اند که خود در ده زمین داشته و همزمان با آن من حیث بوروکرات در داخل دولت دارای پست و چوکی مهم می باشند تا از یک طرف زمین خود را در ده حفظ و از جانب دیگر از تمامی تصمیم دولتی با خبر باشند. بنابر خصلت طبقاتی جامعه، نیروی اقتصادی آنها باعث شده تا نورچشمی ها به مکتب بروند و مدارج عالی را طی کنند، در حالی که فرزندان اکثریت از این امر محروم اند.

۲- تاجر بوروکرات: این ها نیز از یک طرف به حیث بوروکرات در دولت کار می کنند و از طرف دیگر مشغول تجارت می باشند. این گروه از بوروکرات ها برای به جیب زدن مفاد هر چه بیشتر در تلاش اند تا چوکی های پرنفوذ را در دستگاه دولتی به کف آورند تا کنترل تجارت و گمرکات را به دست گرفته بتوانند و حداکثر سود به کف آرند.

۳- بوروکرات های عادی: این ها اکثراً کسانی اند که در سطح پائین دستگاه بوروکراسی دولت مصروف کار اند و در صورتی که برای طبقات حاکم خدمات شایانی نمایند، امکان بالا رفتن شان وجود دارد.

از آن جایی که دولت افغانستان یک دولت ضد خلقی و ضد ملی است، لذا نه تنها قادر به جلوگیری از رشد ملاک و تاجر بوروکرات نبوده، بلکه هنوز هم هر چه بیشتر رشد آنها را تسریع می کند. ملاک بوروکرات به اثر رشوه ستانی و انواع گوناگون دسیسه و فریبکاری، هنوز هم به سرمایه خود افزوده و از یک جانب زندگی تجملی خود را تقویت می کند و از طرف دیگر در دهات به خریداری زمین دست زده و بدین ترتیب به سرمایه مولد خود که همانا زمین است، می افزاید. یک نوع ملاک دیگر عبارت از بوروکرات هائی اند که ابتداء صاحب چیزی نبوده، ولی به مرور زمان به نسبت خدمات شایان به طبقات حاکمه به چوکی های بزرگ رسیده و در اثر رشوه ستانی و سائر اعمال ضد انسانی، پول پیدا کرده و با پول های حاصله از این زد و بند ها برای تقویت پایه مادی خویش در دهات، زمین خریداری می کنند و بدین ترتیب شامل طبقه فئودال - ملاک بوروکرات می گردند. همچنان ناگفته نماند که دولت های افغانستان از مدت ها قبل برای جنرال های متقاعد در بدل خدمت شان به دولت بعد از تقاعد زمین بخشیده و بدین ترتیب فئودالیسم را تقویت کرده اند. درست این جاست که پیوند بوروکراتیسم با فئودالیسم در کشور ما نمایان می گردد.

اگر از یک طرف تاجر بوروکرات با به جیب زدن پول دولتی به سرمایه خود افزوده و آن را در تجارت به دوران انداخته و مفاد سرشار عایدش می گردد، بوروکرات هائی که صاحب چیزی نیستند، از طریق دولت صاحب پول می شوند و این پول را دو باره به دوران انداخته و بدین ترتیب عناصر تازه شامل این قشر می گردد. از طرف دیگر بعضی از بوروکرات های دولتی به اثر جمع آوری پول از طریق رشوه ستانی، اختلاس و غیره، سهام بانکی می خردند و یا در شرکت های صنعتی سهام می شوند و بدین ترتیب مستقیماً در استثمار زحمتکشان سهم می گیرند. این خود سبب تقویت بورژوازی بوروکرات می گردد. روی این اساس سرمایه گذاری از طریق دولت هم برای رشد بورژوازی بوروکرات و هم تا اندازه ای برای رشد ملاک بوروکرات زمینه را مساعد می سازد.

بدین ترتیب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بدو طریق، یکی از طریق رشد مستقیم بورژوازی کمپرادور و دیگر از طریق سرمایه‌گذاری دولتی که سبب رشد بورژوازی بوروکرات می‌شود، به افغانستان سرمایه صادر می‌کنند. دولت افغانستان بنا بر رشد بورژوازی بوروکرات و ملاک بوروکرات در درون اردوگاه دولت خواهان بیشتر سرمایه گذاری دولتی، مخصوصاً در دوره ده سال صدارت داوود که خودش یک ملاک بوروکرات بود، می‌گردد. طرح رشد و تقویت سکتور دولتی (شرکت دولت در تمام ساحات اقتصادی) توسط سوسیال امپریالیسم شوروی نه تنها از طرف داوود، بلکه از طرف دار و دسته های ارتجاعی "پرچم و خلق" مورد پشتیبانی قرار گرفت. چه رویزونیست های "پرچم و خلق" به این مسأله آگاهی داشتند که عملی شدن پلان مذکور (تقویت سکتور دولتی) باعث رشد و تقویت پایه های اقتصادی شان می‌شود. بدین ترتیب طوری که گفتیم، پایه های اقتصادی این دو جریان ضد خلقی درست در بورژوازی بوروکرات و ملاک بوروکرات نهفته بوده و است و ادعای دیگری که گویا آنها "خرده بورژواها" و غیره اند، ادعای کاذب است.

با داشتن چنین پایه مادی اجتماعی، جای تعجب نیست که خائنان "پرچم و خلق" از جنبش انقلابی خلق ترس دارند و آنها جهت نجات خویش از زیر ضربات خرد کننده جنبش انقلابی خلق ما در زمان دموکراسی قلابی ظاهر خان به هزارها حيله و نیرنگ دست زدند، تا خلق ما را فریب داده و آنها را قربانی امیال پلید خود سازند. آنها تحت عنوان "نمایندگان خلق" (بخوان نمایندگان ارتجاع) در پارلمان قلابی ظاهر خان شرکت کردند و نمایندگان شان مثل ببرک کارمل، اناهیتا راتبزاد، حفیظ الله امین... با بیانیه های عوامفریبانه خود می‌خواستند جلو رشد مبارزات انقلابی خلق ما را بگیرند. این شاه شجاع های نوین جهت فریب خلق قبا "انقلابی" را پوشیده و ماهیت حقیقی دولت ضد خلقی، ترور و اختناق دوران ظاهر خان را پوشانیدند. جای تعجب هم نبود، زیرا قلب ماهیت کردن دولت در بطن رویزونیسم نهفته است. برای بهتر نشان دادن چهره این خائنان بهتر است چند نقل قولی از جریده "خلق" شان بیاوریم: "پادشاه نگهبان قانون اساسی... پادشاه از قانون حراست می‌کند... و حقوق مردم را حفاظت می‌نماید. ما هنوز بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم"... (جریده "خلق" شماره ششم).

جای تعجب نیست که این نگهبانان منافع طبقات حاکم از ظاهر شاه خونخوار دفاع می‌کنند. ظاهر جلاد - کسی که هر نوع صدای حق طلبانه خلق ما را با گلوله پاسخ می‌گفت، به نظر این عوامفریبان از حقوق مردم حفاظت می‌کند. آنها در جای دیگر جریده ضد خلق شان می‌نویسند: "در نهایت اعلیحضرت پادشاه افغانستان دموکراسی را اعلان کردند، قانون اساسی به توشیح مَعْظَمُ له [عنوان احترام آمیز برای شخص غایب؛ او؛ ایشان] رسید و دموکراسی در حیات افغانستان اعلان گردید. ما هنوز درک خود را درست می‌دانیم و اعتماد خود را از دست نداده ایم" (همانجا). در جای دیگر پادشاه غیرمسئول و واجب الاحترام است، از حقوق مردم حفاظت و حراست می‌نماید، بی‌نیاز از اثبات است که جریده خلق نیز به مردم افغانستان تعلق دارد و کارکنان آن از جمله اتباع افغانستان می‌باشند... و به کمال افتخار حاضریم چه در برابر افکار عامه مردم خود و چه در کنفرانس ها و مجالس آزاد از حرف به حرف مرام دموکراتیک خلق و نشرات خلق که ضد دین اسلام و قانون اساسی کشور و نظم مشروطیت نمی‌باشد، بلکه بر عکس مطابق آن بوده... (جریده "خلق" - شماره ۵ و ۶). اگر در گذشته شاعران ارتجاعی در وصف شاهان ارتجاعی نظام نامه ها، رباعیات و غیره می‌نوشتند، این بار مرتجعان "خلق و پرچم" با قبا مارکسیسم وارد صحنه شده و به جای شاعران مرتجع در وصف ظاهر شاه خونخوار و دموکراسی قلابی اش من ها کاغذ سیاه نمودند. به نظر این جیره خواران ارتجاع، پادشاه "غیرمسئول" و "واجب الاحترام" است. زهی بی شرافتی و بی شرمی!

این مرتجعان "پرچم و خلق" که خود را یک بار "مسلمان"، یک بار مشروطه خواه و بار دیگر "سوسیالیست" جا می‌زنند، در حقیقت یک جناح طبقات استثمارگر افغانستان بوده و هستند. آنها باز هم در جریده "خلق" می‌نویسند: "صرف نظر از این عامل ذهنی، باز به همان اصل اساسی استناد می‌نمائیم که شرائط و موقعیت افغانستان فوق العاده حساس بوده و کوچک ترین ماجراجویی و اعمال خلاف قانون از جانب هر کسی که باشد، منافع ملی کشور را در مخاطره خواهد انداخت. ما دشمن آشتی ناپذیر ایجاد کنندگان چنین اوضاع خواهیم بود" (شماره ششم صفحه دوم). این مرتجعان راست می‌گویند و همان طور عمل هم کردند. مگر همین ها و در رأس آن ببرک کارمل نبود که "ماجراجویان گاز شبرغان" (بخوان کارگران شریف و مبارز تفحصات شبرغان) را سرکوب نموده و جلو مارش انقلابی شان را گرفتند؟ این دشمنان خلق زیر نام عناصر "ایجاد کنندگان اوضاع خلاف قانون و ماجراجو"، درست عناصر انقلابی و طبقه کارگر افغانستان را می‌شناسند که خلاف اراده آنها و اربابان درباری شان به

مبارزه دست زده و سرنگونی آنها را تدارک می دیدند و می بینند. از این مرتجعان باید پرسید که آیا قانون اساسی ظاهر خان منافع خلق را در بر داشت و یا این که از منافع طبقات ارتجاعی حاکم، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم حراست می کرد؟ این قانون از جانب دولت طبقات حاکمه کمپرادور ها، بوروکرات ها و فئودال ها... طرح ریزی شده بود و بالاجبار منافع آنها را در بر می گرفت، نه منافع طبقات زحمتکش کشور ما را. درست روی شناخت ماهیت طبقاتی دولت و بر اساس درک درست از مبارزه طبقاتی است که عناصر مبارز و انقلابی به آتش مبارزه طبقاتی علیه دولت ظاهر خان افزوده و قانون اساسی وی را دامی برای به بند کشیدن زحمتکشان ارزیابی کردند. این که شما اعتصابات، تظاهرات، مارش ها و قیام های انقلابی خلق ما را ماجراجویی می خوانید، جای تعجب نیست، چون که شما خود جزء طبقات حاکم افغانستان و بخشی از دولت و دستگاه جاسوسی آن بوده و هستید.

مبارزات خلق ما در زمان سلطنت ظاهر شاه با وجود سرکوبی مستقیم و غیرمستقیم هر روز اوج بیشتر می گرفت و ضربات سنگینی بر پیکر ارتجاع و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم وارد می کرد. اعتصابات و تظاهرات کارگران، قیام های دهقانان، اعتصابات و تظاهرات روشنفکران انقلابی... سراسر کشور را فراگرفته بود و افغانستان را به جهنم در زیر پای ارتجاع بدل کرده بود. ثبات سیاسی از کشور رخت برپسته بود. حکومت ها یکی پس از دیگری تبدیل می شدند. این بی ثباتی سیاسی در کشور، ارتجاع داخلی، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را به تب لرزه مرگ دچار کرده بود. طبقات ارتجاعی حاکم برای استثمار هر چه بیشتر طبقات زحمتکش ما و شرائط مساعد جهت خدمت به اربابان امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی خویش، که بدون آنها ادامه حیات برای شان وجود نداشت، در جست و جوی راه های دیگری برآمدند. همچنان در جناح های مختلف طبقات حاکمه که نظر به وابستگی های شان به خارج با همدیگر در تضاد بودند، هرج و مرج وجود داشت. هر یک از جناح ها برای نجات خویش در جست و جوی راه علاج، به اربابان خارجی خود روی می آوردند. همان بود که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش با کمک مستقیم سوسیال امپریالیسم شوروی سرهم بندی شد که در نتیجه دولت فاشیستی به رهبری داوود جلاد روی کار آمد.

علت عمده کودتای [۲۶ سرطان]، رشد جنبش انقلابی و حاد شدن تضاد خلق و ضد خلق بود. همان طوری که گفتیم، نظر به رهبری اپورتونیستی، جنبش انقلابی نتوانست راهی پیدا کرده و قدرت را به دست خلق برساند، بلکه طبقات حاکمه به صورت مؤقت در این مقطع به جنبش ضربه وارد کردند و دولت فاشیستی در کشور سایه شوم خود را هموار ساخت. این دولت که در رهبری آن داوود فاشیست قرار داشت، از یک طرف که با حيله جمهوریت، "انقلاب ملی و دموکراتیک"، "سوسیالیسم"، به فریب توده ها می پرداخت، از طرف دیگر با ترور فاشیستی که در ماهیت آن نهفته بود، هر گونه صدای حق طلبی را در گلو خفه می کرد. دولت فاشیستی داوود به منظور استثمار هر چه بیشتر خلق، دروازه های کشور را بر روی امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها باز تر نمود. شدت استثمار هر روز بر گرده خلق ما گرانی می کرد. قیمت های مواد اولیه زندگی به طور سرسام آور بلند می رفت. بیکاری به اندازه ای زیاد گردید که بیشتر از ۳ میلیون کارگر و زحمتکش افغانستان ترک میهن نموده و آواره کشور های همجوار گردیدند تا لقمه نانی پیدا کنند. قرضه های کمرشکن کشور های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی هنوز هم وضع اقتصادی کشور را به بحران کشید، و سراسر کشور را هرج و مرج فرا گرفته بود. طور مثال افغانستان در سال های ۱۹۷۳-۷۴ برابر به ۵۸۹.۱۵ میلیون دالر جهت ادای قروض خویش تنها به شوروی پرداخته که از آن جمله مبلغ ۵۵۷.۷ میلیون دالر آن سود قروض شوروی بود. در سال ۱۹۷۴-۷۵ برابر ۶۸۹.۱۹ میلیون دالر جهت ادای قروض به شوروی پرداخته که در این زمان از آن جمله ۵۷۵.۸ میلیون دالر آن سود قروض شوروی بود. در سال ۱۹۷۵-۷۶ برابر با ۴۱۲.۱۳ میلیون دالر و سودی که پرداخته شد، ۵۷۶.۱ میلیون دالر به شوروی بود. خلاصه از سال ۱۹۷۳ - الی سال ۱۹۷۶ افغانستان مبلغ ۷۲۰.۱۷ میلیون دالر به شوروی تنها سود پرداخته است. این ارقام نشان می دهد که دولت سوسیال امپریالیستی شوروی چقدر در مکیدن خون خلق زحمتکش ما سهیم بوده است.

جیره خواران و سوسیال فاشیست های وطنی ما ("پرچم و خلق") با هزاران حيله و نیرنگ کوشیدند که این دولت فاشیستی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ را "انقلابی"، "ملی"، "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" جلوه دهند. داوود فاشیست را به نام "رهبر انقلاب" و "رهبر ملی" و کودتای فاشیستی آن را "انقلاب"، قانون فاشیستی جزا و قانون اساسی قلابی آن را "قانون سوسیالیستی" جا زدند.

همان طوری که خود شان اکنون ادعا دارند که این کودتا به کمک ایشان صورت گرفته، لذا آنها شریک جرم داوود فاشیست و دولت فاشیستی اش بوده و خلق افغانستان خونبهای فرزندان قربانی شده خود را از ایشان حتماً گرفتنی است. این ها می خواستند با اعمال ضد خلقی و فریبکارانه خود جلو چرخ تاریخ را بگیرند، اما از آن جایی که ارتجاع و امپریالیسم نمی تواند با حيله و نیرنگ جلو چرخ تاریخ را سد شوند، به زودی چهره کثیف این دولت نیز به خلق افشاء گردید. اعتصابات کارگران، قیام های دهقانان، مخالفت مستقیم با دولت داوود از جانب خرده بورژوازی شهر و ده، روشنفکران، پخش شبنامه های ضد دولتی از جانب عناصر انقلابی... خلاصه بحران اقتصادی شدیدی دامنگیر جامعه گردیده بود که این خود باعث حدت تضاد بین خلق و ضد خلق گردید. از طرف دیگر تزاران روسی در آواخر "جمهوریت" داوود و نمایان شدن چهره واقعی دولت داوود به خلق افغانستان، که دیگر نه حيله "قانون اساسی" و نه حزب فاشیستی "انقلاب ملی" و نه ترور علنی زحمتکشانش، هیچ کدام جلو مبارزات خلق را سد شده نتوانست. طبقات حاکمه افغانستان برای نجات خویش از سرنگونی و استفاده از ضعف رهبری جنبش آگاه، آخرین تیر خود را از کمان رها کردند. با کودتای سوسیال فاشیستی و کمک مستقیم دستگاه فاشیستی کی. جی. بی. دار و دسته رویزیونیستی "پرچم و خلق" بر سر قدرت رسیدند.

علت عمده این کودتا بازم، طوری که ترسیم کردیم، حاد شدن تضاد خلق و ضد خلق بود که به علت ضعف رهبری جنبش و نبودن حزب کمونیست، نیروهای ارتجاعی یک بار دیگر بر انقلاب چیره گردیده و با پیروزی موقتی خود را از مرگ حتمی نجات دادند. با وجود آمدن این کودتای سوسیال فاشیستی ۷ ثور در ساختار ارگان های دولتی کدام تغییری وارد نگردید. تنها تغییری که دیده می شود همانا در رهبری دولت است که فاشیست ها عقب زده شدند و سوسیال فاشیست ها روی کار آمدند تا برای چند صباحی از طریق عملی نمودن اراجیف جدید رویزیونیستی در کشور عمر مرتجعان داخلی و خارجی را دراز نمایند. دار و دسته "پرچم و خلق" که با ماهیت ضد خلقی هر قدر این کودتا را "انقلاب" جا بزنند، همانطوری که کودتای فاشیستی ۲۶ سرطان را "انقلاب" جا زدند ولی قادر نشدند آن را به جای انقلاب واقعی بر خلق بفروشند این بار نیز قادر نخواهند شد و مسلماً ناکام می گردند.

تره کی - این شاه شجاع نوین روسی و ملاک بوروکرات در بیانیه رادیویی ۲۰ ثور خود چنین گفت: "قیام هفت ثور ۵۷ به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در روز روشن و در کم ترین زمان و با کم ترین ضایعات طومار سیاه رژیم تروریستی و طراز فاشیستی محمد داوود را درهم پیچید. بدین جهت قیام انقلابی هفت ثور به معنی واقعی کلمه یک انقلاب ظرف آفرین خلق افغانستان است نه یک کودتا". این خائن به دلیل این که چون کودتا در روز روشن صورت گرفته، می خواهد آن را من حیث انقلاب سودا کند. ای خائن! انقلاب کار توده ها است، نه کار طبقات حاکم و قوه قهریه دولت فاشیستی داوود و امثال آنها! شما خائنان که خود را "سوسیالیست" جا می زنید، به این گفته لنین گوش کنید: "اگر به عنوان مثال انقلاب های سده بیستم را در نظر بگیریم، آنگاه البته باید هم انقلاب پرتگال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم. ولی نه این و نه آن، هیچ یک انقلاب "خلق" نیست، زیرا توده خلق، اکثریت عظیم نه در این و نه در آن انقلاب به طور فعال، مستقل و با خواست های اقتصادی و سیاسی خود برآمد مشهودی نداشته اند". (لنین: "دولت و انقلاب"، آثار منتخب، صفحه ۳۵۰ چاپ فارسی).

وی ادامه می دهد: "در هیچ یک از کشور های قاره اروپا در ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمی داد. انقلاب "خلق" یعنی انقلابی که واقعاً اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط وقتی می توانست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر گیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که "خلق" را تشکیل می دادند. دو طبقه نامبرده را این موضوع متحد می سازد که هر دوی آنها توسط ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی "در معرض ستم، فشار و استثمار قرار گرفته اند. خوردن این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آن چه دهقانان را در بر دارد. اینست "شرط مقدماتی" اتحاد آزادانه دهقانان تهیدست با پرولتاریا و بدون چنین اتحادی، دموکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است". (همانجا)

حال شما خائنان که دم از سوسیالیسم می زنید، در این "انقلاب" تاں کدام تعداد دهقانان و کدام تعداد کارگران شامل بودند؟ و کودتا خود یک عملی است، مخفی در درون طبقات حاکم. انقلاب عملیست که مخفی نبوده، بلکه تمام طبقات خلق از آن با خبر بوده، با شعار های انقلابی و خواست های طبقاتی معین تحت رهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر نظامات حاکمه را سرنگون و دولت دیکتاتوری زحمتکشانش و بالاخره دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم را می سازد.

در حالی که از کودتای سوسیال فاشیستی شما به جز خودتان و اربابان سوسیال فاشیستی تان و کی. جی. بی، کسی دیگری خبر نداشت. شما آن قدر از توده ها ترس دارید که خود را "مسلمان" جا زدید، تا از عقاید و عنعنات خلق استفاده سوء کنید. طبقه کارگر که با پیشتازی گردان پیشاهنگ خود انقلاب را رهبری می کند، هیچ گاهی از ذکر ایدئولوژی راستین خود که نجات خود و تمام زحمتکشان را در آن می بیند، ابا نورزیده، بلکه آن را وسیعاً تبلیغ می کند، در حالی که شما از ذکر نام مارکسیسم - لنینیسم بر خود می لرزید. این خود نشان دهنده آنست که کودتای ننگین و سوسیال فاشیستی شما هیچ گاهی انقلاب طبقه کارگر و توده های خلق نبوده، بلکه در بند کشیدن شان به زیر یوغ امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم می باشد. تره کی و دار و دسته خائنش به داوود گویا فاشیست خطاب کرده و برای فریب توده ها از رژیم داوود من حیث رژیم ترور و طراز فاشیستی داوودی سخن می راند. ای خائنان! مگر این شما نبودید که داوود را "سوسیالیست"، "رهبر انقلاب"، "رهبر ملی" و... جا زدید؟ خلق ما چهره واقعی شما را خوب شناخته و مبارزه پیگیر خود را علیه شما پیش می برد تا انقلاب دموکراتیک و ملی را به رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش (حزب کمونیست افغانستان) پیروز نموده و شما خائنان و دولت تان را سرنگون نموده و دست سوسیال امپریالیسم روسی، سائر امپریالیست ها و مرتجعان را از سرزمین خود کوتاه نماید و جمهوری دیکتاتوری دموکراتیک زحمتکشان را به مثابه گذرگاهی به سوی انقلاب سوسیالیستی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، استحکام آن و ایجاد جامعه بدون طبقه، یعنی کمونیستی بنا نماید.

سرنگون باد دولت سوسیال فاشیستی هفت ثور در افغانستان!
مرگ بر دار و دسته های رویزونیستی و سوسیال فاشیستی "پرچم و خلق!"
مرگ بر سوسیال امپریالیسم روسی، این امپریالیسم عمده در افغانستان!
مرگ بر سائر امپریالیست ها و کلیه مرتجعان!
زنده باد مبارزات بحق خلق افغانستان!
وحدت، پیکار، پیروزی
اتحادیه عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور
سنبله ۱۳۵۷ شمسی